



## پیغام عشق

قسمت هزار و هفدهم



با سلام و درود خدمت آقای شهبازی عزیز و عاشقان گنج حضور

آواز غولان یا ( کارافزایان)

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۱۶

هر طرف غولی همی خواند تو را

کای برادر راه خواهی؟ هین بیا

طی کردن راه معنویت و زنده شدن به زندگی، راه پُر فراز و نشیبی است و پیمودن این راه بدون راهنما، می توان گفت: غیر ممکن هست. زیرا در این راه آواز غولان از هر طرف ما را احاطه کرده اند که راه می خواهی بیا و باعث کار افزایی و مانع سازی می شوند.

حافظ، دیوان غزلیات، غزل شماره ۴۸۸

قطع این مرحله بی هم‌رهی خضر مکن

ظلمات است بترس از خطر گمراهی

بنابراین در این دوره‌ای که لحظه به لحظه، از سر تا سر دنیا، بر سرعت آواز غولان افزوده می شود، خداوند هم هدیه‌ای به نام برنامه‌ی بی نظیر گنج حضور، برای ما فرستاده که راه شناسایی آواز غولان را به ما نشان می دهد. باشد که سپاسگزار خداوند و دست اندرکاران این برنامه به خصوص آقای شهبازی عزیز با اجرای زیبایش و اشعار مولانا باشیم و با نهایت کار کردن بر روی خودمان، قدردان زحمات این بزرگواران باشیم.



آقای شهبازی عزیز بارها فرمودند: در این راه معنوی، تعهد، مسئولیت و تکرار زیاد، لازم و ضروری است. زیرا از هر طرف آواز غولی ما را می‌خواند و اگر در این راه عظیم، نهایت کوشش و تلاش در تکرار نداشته باشیم، حرکت ما را متوقف می‌کند. در این راه، باید گوش کر شود، چشم کور شود، زبان لال شود، و در نهایت ذهن خاموش شود. آیا می‌شود؟

مولانای جان در دفتر سوم مثنوی، داستان زیبایی از آواز غول بیان می‌کند. داستان از این قرار است: هنگامی که گُرّه آسبی با مادر خود به سرِ چشمه برای آب خوردن می‌رود، آسبانی هم با نگهبانانشان برای آب خوردن به آنجا می‌آمدند. نگهبانان دائم برای آسبان سوت می‌زدند تا آب بخورند. گُرّه آسب که در حالت طبیعی بدون سوت آب می‌خورد، با صدای سوت نگهبانان پریشان می‌شود و به این طرف و آن طرف نگاه می‌کند، می‌ترسد و از آب خوردن باز می‌ایستد. مادر می‌پرسد: چرا آب نمی‌خوری و پریشانی؟ به مادر گفت که از صدای سوت نگهبانان می‌ترسم. و جواب مادر:

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۲۹۸

گفت مادر: تا جهان بوده‌ست از این

کارافزایان بُدند اندر زمین

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۲۹۹

هین تو کار خویش کن ای ارجمند

زود، کایشان ریش خود برمی‌کنند

مادر می‌گوید: عزیزم همیشه آواز غولان تا جهان بوده و هست، ادامه دارد، پس تو کارِ خودت کن و توجهی به این آواها نکن تا آبِ حیات از تو قطع نشود.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۵۷

ترس و نومیدیت دان آواز غول

می کشد گوش تو تا قعر سُفول

\*قعر سُفول: ته جهنم یا پستی

در راه معنویت، غولان در هر لباسی و هرجایی سر و صدا به پا می کنند و مانع سازی های فراوانی برای دور کردن ما از خوردن آب زندگانی به وجود می آورند.

پُر سر و صداترین آواز غول، من ذهنی خودمان هست، که هم با صدای سوت غولان دنیا و هم با صدای سوت فکرهای ذهنش، دست از خوردن آب زندگانی می کشد و راه کوتاه را بر خود دراز می کند.

آواز غولان در لباس های رنجش، خشم، ترس، ناامیدی، حسادت، غیبت، انتقاد، شرم، سبب های ذهنی، احساس حقارت، حس نقص، پندار کمال و ... .

آواز غول در لباس ترس و ناامیدی که به ما می گوید: در این راه معنوی سختی زیاد است، در توان تو نیست، برگرد یا می گوید این همه روی خودت کار کردی، هنوز به حضور نرسیدی. آواز غول در لباس شرم، وقتی احساس بی لیاقتی، کوچک شدن جلو من های ذهنی می کنی که سواد آن چنانی، ماشین و خانه ی آن چنانی و غیره نداری. این بانگ و آواز، احساس حقارت، احساس ناقص بودن برای رسیدن به مرادهای جهانی، در ما تقویت می کند.

آواز غول در لباس حسادت و انتقاد که موفقیت دیگران را نتوانیم ببینیم و خشک کوثر باشیم.

آواز غول در لباس خشم، که هر لحظه از بیرون و درون ما را به واکنش و ستیزه وا می دارد.

آواز غولان در لباس قرین‌ها، کسانی که از کنار شما رد می‌شوند و باعث ناراحتی و خشم شما شوند. قرین‌هایی که اهل غیبت، دروغ، حرف مفت زدن، چاپلوسی و انتقاد هستند و اگر ما باهاشون همراه نشویم از ما ناراحت می‌شوند.

آواز غول در لباس تنبلی، کاهلی و جبر من‌ذهنی که هر لحظه به یک بهانه‌ای اجازه نمی‌دهد ما با مسئولیت و تکرار و تعهد، روی خودمان کار کنیم و می‌گویید زندگی من جبری هست و نمی‌تونم آن را تغییر بدم.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۰۶۸

هر که ماند از کاهلی بی‌شکر و صبر

او همین داند که گیرد پای جبر

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۴

علتی بتر ز پندار کمال

نیست اندر جان تو ای ذودلال

و اما یکی از بانگ‌های پُر طُمطُراق غول من‌ذهنی، پندار کمال است. وقتی که خودت را با دیگران در زمینه دانش، زیبایی، ثروت و هر چیز دیگری مقایسه می‌کنی و نسبت به دیگران احساس برتری می‌کنی. وقتی در مجلسی حاضر می‌شوی و از کمالات، زیبایی، سلیقه و هر حُسن دیگر شما تعریف می‌شود و احساس غرور می‌کنید.

به به و چه چه و تعریف و تمجیدهای من‌های ذهنی آواز غولانی هستند که راه آب حیات ما را می‌زنند.

حافظ، دیوان غزلیات، غزل شماره ۳۲۹

راهم مزن به وصف زلال خضر که من

از جام شاه جرعه کشِ حوض کوثرم

به قول بزرگی چون حافظ، با توصیفات زیبایتان از شراب زلال، زنده کننده و سبزان که از جهان بیرون مرا ندا می‌کند، راهم را مزن. این تعریف و تمجیدهای من‌های ذهنی برای کسی که شراب حوض کوثر نوشیده، ارزشی ندارد.

آواز غولان در لباس مذهب، به جای یکتاپرستی ما را به بت پرستی‌های متعدد سوق می‌دهد. مثل برتری پرستی، مکان پرستی، زمان پرستی، باور پرستی، فرقه پرستی، خرافه پرستی و ... که فقط مربوط به فضای جهان بیرون می‌شود و فرسنگ‌ها از فضای درون ما که اصل ماست، فاصله دارد.

آواز غولان در لباس علم، به جای اینکه در خدمت رفاه، صلح و آرامش همه‌ی موجودات باشد، در خدمت یک سری افراد سودجو برای برتری جویی در کشتار همه‌ی موجودات درآمده است.

آواز غولان در کانال‌های خبری، فیلم‌ها، موسیقی‌ها و کتاب‌هایی که ما را به واکنش و گمراهی می‌کشاند و مانع خوردن آب زندگانی می‌شود و ما را خشک کوثر می‌کند.

بهتر است که مالک خود اندر پرهیزکاری باشیم و اختیارمان را به دست آواز غولانی که در هر لحظه و در هر لباس و وضعیتی از سرتاسر دنیا، از دورترین و نزدیکترین نقاط ما را فرا می‌خوانند که بیایید به سوی ما، ندهیم. اگر هم قدرت پرهیز از آوازهای غولان نداریم، اختیار از من‌ذهنی دور کنیم و به دست بزرگانی چون مولانا بدهیم.



مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۴۹

اختیار آن را نکو باشد که او

مالکِ خود باشد اندرِ اتَّقُوا

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۵۰

چون نباشد حفظ و تقوا، زینهار

دور کن آلت، بپرداز اختیار

\*اتَّقُوا: پرهیز کنید

\*زینهار: برحذر باش

ای غولان مرا آواز ندهید، من به شما گوش نمی‌دهم، چون هر بار که به شما گوش می‌دهم، گلی انرژی تلف می‌کنم و از راه زندگی عقب می‌مانم و کار کوتاه را بر خود دراز می‌کنم، آنگه شما به من می‌خندید، باید بدانید که راه ما از هم جداست. به قول بزرگانی چون حافظ، من نیازی به توصیفات سبز و زیبای شما ندارم، چون از حوض کوثرم.

با درود فراوان به استاد گرامی آقای شهبازی عزیز و همه‌ی دست اندرکاران

لیلا از شیراز

سلام به آقای شهبازی و دوستان عزیز

👉 همانیدگی‌ها تولیدِ مثل می‌کنند 👈

همانیدگی‌ها در حالیکه ریشه ضعیفی دارند، اما اصلاً و به هیچ عنوان نباید دستِ کم بگیریمشون، باید تا لکه آخر پاکشون کنیم. حتی اگر ذره‌ای همانیدگی بماند، همان باعث تولیدِ مثل می‌شود، همانیدگی‌های جدید و حتی قبلی که مدت‌های زیادی است در ما ناپدید بودند را بالا می‌آورد. من در این چند روزی به وضوح این پدیده را تجربه کردم. تاحالا انقدر واضح، عملکرد زیادشدن همانیدگی‌ها را ندیده بودم. واقعاً که حیرت کردم، جدی می‌گویم.

📍 حال باید از کجا متوجه همچین مرضی در وجودمان بشیم؟

برای شخص بنده، بهترین راه تشخیص این مرض، اینه که ببینم در برابر رویداد این لحظه چه مقاومت‌هایی دارم. هر جا مقاومت است، همانیدگی است. خب من از وقتی که صبح زود بیدار میشم، تا زمانی که آخر شب می‌خوام بخوابم، شاید با صدها رویداد مواجه بشم. رویدادها که حتماً بیرونی نیستند. کوچکترین اتفاقی که در درونم هم می‌افتد رویداد است.

— خرد نوشته می‌شود، رویداد است.

— من ذهنی بالا میاد، رویداد است.

— حالت سنگینی بهم دست می‌ده، رویداد است.

— شاد و سبک میشم، رویداد است.

و الی آخر.



من در این چند روز اخیر، خیلی دقت کردم به اینکه این من ذهنی داره با من چه می‌کنه و خدا داره چجوری ازم مراقبت می‌کنه. خیلی جالب بود، مانند یک مستند علمی بود. من خیلی از همانیدگی‌هامو انداخته بودم. نزدیک به سه یا چهار ماه بود که حتی ندایی هم از همانیدگی‌هایم بالا نمیومد. اما باورم نمیشد که این من ذهنی انقدر سریع بتونه دوباره ساختارش رو شکل بده. من به طور تقریبی بالای ۹۰ درصد همانیدگی‌هامو انداخته بودم. هرچی میومد لا می‌کردم. فقط یک سری مقاومت‌های ریز رو انجام می‌دادم. همین مقاومت‌های ریز یواشکی داشتن دوباره منو بدبخت می‌کردن و من بی‌خبر بودم. مار در آستین پرورش می‌دادم. مقاومت‌هایی که حتی گفتنش هم خیلی خنده دار است. مثلاً چی؟

مثلاً مقاومت در برابر تمیز نکردن یک لکه بسیار کوچک در اتاق. خرد می‌گفت تمیز کن. من مقاومت می‌کردم و می‌گفتم که حالا بعداً، اینکه اصلاً به چشم نیاد. یا مقاومت در برابر مطالعه صحیح و عمیق هر کتابی. مثلاً یک کتاب درسی داشتیم می‌خوندم، جمله‌ای رو متوجه نمی‌شدم. خرد می‌گفت برگرد عقب دوباره بخون. من مقاومت می‌کردم و برنمی‌گشتم دوباره بخونم، می‌گفتم: خدایا زیاد مهم نبود ولش کن.

می‌بینید؟ اینا ظاهر خیلی خنده‌دار و ساده و پیش پا افتاده‌ای دارند. اما هیچ فرقی با مقاومت‌های به ظاهر بزرگی که همه ما تجربه کردیم ندارند. مقاومت، مقاومت. من اینارو کامل در خودم پاک نکردم. اینا از همانیدگی با تنبلی و سهل‌انگاری نشأت می‌گیرن، که من کاملاً این همانیدگی رو محو نکردم. در موارد خیلی بزرگ تنبلی نمی‌کنم، اما در برابر این جور چیزا مقاومت می‌کردم.

نتیجه چی شد؟

🔴 نتیجه این شد که لحظه‌ای در خانه تنها بودم و یهو به خودم اومدم و دیدم یک ربع است که در فکر و هپروت من ذهنی هستم و دارم از یک تصویری که مدت‌های زیادی رهایش کرده بودم، زندگی می‌خوام. از تعجب مو به تنم سیخ شد. فردایش دیدم یه همانیدگی قدیمی دیگه‌ام هم بالا اومده. یهو محاصره شدم. نیروی جاذبه قبلشون رو دوباره



به دست آورده بودن. میومدم به صفحه آقای شهبازی تا یک پیامی ارسال کنم، دیدم هیچی نمی تونم بنویسم. انگاری مثلاً فلج شده باشم، اصلاً دستم به نوشتن نمی رفت، یهو سنگین شدم.

اما خب، با این همه اوصاف، من آدم چند ماه قبل نبودم و نیستم. آگاه تر از قبل شدم. منم چیکار کردم؟ تا جای ممکن صبر کردم، تا جای ممکن ببخشید ببخشید گفتم و عذرخواهی کردم و تا جای ممکن نظارت کردم و به وضوح دیدم که خدا هستش که داره روم کار می کنه. با شفافیت بالا عملکرد تولید مثل این همانیدگی ها رو دیدم. انگار خود خدا منو انداخت برای لحظه ای توی جهنم ذهن و دوباره درآورد. هم ترسناک بود هم بامزه بود. حضور خدا رو در اون شرایط وحشتناک سلطه همانیدگی ها، حس می کردم. می دونستم تحت امتحان و آزمایش و یادگیری هستم و باید سراپا گوش باشم تا درسم رو به خوبی یاد بگیرم و مانند یک شاگرد ممتاز باید عمل کنم.

🔴 و می دونستم خدا بوده که همانیدگی هامو بالا آورده و بهم داره میگه که:

کلاً دل بکن. همیشه با من موازی شو. یک مقاومت هم زیاد است. نیم مقاومت هم زیاد است. فقط من بشو. بذار مثل کمان خمت کنم و تیر عشق و خرد رو هر لحظه پرتاب کنم. همیشه و همیشه با من باش.

این درسی بود که گرفتم، در این چند روز. اینکه اصلاً نباید هیچ مقاومتی رو دست کم بگیریم. نباید هیچ مقاومتی رو کوچک بشماریم، سم است، سم است، یک قطره سیانور با دو قطره سیانور فرقی نمی کند. باید تا لحظه آخر پاک سازی کنیم، خیلی هم جدی این کارو بکنیم، مانند بیت زیر:

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۶۸

می گریزم تا رگم جنبان بود

کی فرار از خویشتن آسان بود؟



در هیچ ابعادی از زندگیمون نباید شل و ول کار کنیم. در طول شبانه روز، هرجایی اگر شل و ول کار کردیم، بدون شک مقاومت وجود دارد.

هرجایی به اصطلاح ماست مالی کردیم، مقاومت وجود دارد. و اون مقاومت بسیار بسیار خطرناک است. نگذاریم من ذهنی این مقاومت‌ها را در نظرمون کم اهمیت جلوه دهد. چون زیاد می‌شوند و مسائل حل شده قبل را دوباره بالا می‌آورند. دوباره همانیدگی‌ها را زیاد می‌کنند.

خوشحالم که تونستم دوباره چند خطی از تجربیاتم بنویسم، چون برای من خیلی مهم بود و هست که بتونم چیزی از خودم بنویسم.

ان شاءالله که مفید باشد.

با تشکر

اشکان از مازندران



به نام خدا

با تکرار ابیات مولانا روحمان را از اسارت چیزهای آفل و از بین‌رونده دنیایی آزاد کنیم و در فضای ملکوتی عدم سیر کنیم.

با پذیرش، لحظه می‌گردد بهشت.

طرح زندگی این است که با اتفاقات و تغییر وضعیت‌ها، ما را از همانیده شدن با چیزهای دنیایی آزاد کند و اگر ما با رضایت و صبر به انداختن همانیدگی‌ها تن دهیم، به بهشت عدم راه پیدا می‌کنیم. اما من ذهنی این لحظه را نمی‌شناسد یا در گذشته و یا در آینده است، او در برزخ مقاومت با زندگی، همیشه ناراضی ست.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۶۷۵

همان لحظه در جنت گشاید

چو تو راضی شوی در ابتلایی

\*جنت: بهشت

\*ابتلا: درد، امتحان

گاهی فکرها، دردها و باورها به ما وحشیانه حمله می‌کنند و هوشیاری ما را می‌کشند، بهتر است گوشمان را با پنبه سکوت بپوشانیم تا از هذیان‌ها و سر و صدای من‌ذهنی خود و من‌های ذهنی اطرافیان در امان باشیم تا مرکز عدم ما آلوده نشود و پاک بماند، آنجا خانه خداست 🙏.



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۸۳۹

دور کن این وحوش را، تا نکشند هوش را

بنبه نهیم گوش را، از هذیان آن و این

مرکز عدم، مثال باغیست که با گل‌های صبر و شکر و رضا، بهارش می‌آید، حتی این کالبد جسم ما، در فضای انبساط و آرامش می‌تواند عمل هضم را به گوارایی انجام دهد، تا گل‌شکرهای خرد و قدرت و هدایت و شادی بی‌سبب را به جهان هستی عرضه کند.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۳۳

آن باغ و بهارش بین وان خمر و خمارش بین

وان هضم و گوارش بین چون گلشکرم آمد

نفس خودت را متهم کن که همیشه می‌خواهد و سیر نمی‌شود، دیدن با عینک همانیدگی‌ها مانع عبور نور عدم از ما می‌شود و هوشیاری ما را می‌گیرد و ما را غمگین و بیمار می‌کند، پس مرکزمان را بازبینی کنیم، قانون الهی را اصلاً متهم نکنیم.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۳۰

متهم کن نفس خود را ای فتی

متهم کم کن جزای عدل را



من ذهنی همیشه عیب‌ها را می‌بیند و ایراد می‌گیرد، چون شرطی شده که بر اساس بیشتر و بهتر درآمدن از دیگران عمل کند و با ساختن یک حیثیت بدلی عیب‌هایش را بپوشاند. از خود پیرسیم چرا جانی که هر لحظه از غیب به ما داده می‌شود را، به چاه منیت‌هایمان می‌ریزیم؟

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۷

او همه عیب تو گیرد تا بپوشد عیب خود

تو برو از غیب جان ریزی و می‌دانی چرا؟

ساختار من ذهنی با خواستن و وسوسه‌های بیرونی است. چه کسی کجا رفت؟ چه گفت و چه کرد؟ چنین است که عمر ما می‌گذرد، بی‌آنکه خود را به عنوان عدم بشناسیم و از محدودیت ذهن آزاد شویم، بلکه بدانیم خود چه کردیم؟ و یا خود به کجا می‌خواهیم برویم؟

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۹۰۶

سخن ندارم با نیک و بد من از بیرون

که آن چه کرد و کجا رفت و این ز وسوسه چون شد؟

ما در سفری افتاده‌ایم که مقصود زندگی جدا کردن گندم حضور از کاه همانیدگی‌هاست، در این سفر دلت را مثال آسمان باز و گشاده کن. اتفاقات مثل کلاغ‌هایی از میان ابر همانیدگی‌ها و من و مایی‌ها می‌گذرند، می‌آیند و می‌روند، از این غم‌ها هوشیاری ما زاده می‌شود و آسمان دلمان گشوده‌تر شود.



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۲۸

ما را سفری فتاد بی ما

آن جا دل ما گشاد بی ما

چون در غم دوست جان بدادیم

ما را غم او بزاد بی ما

از آتش امتحان‌ها و دردهای زندگی فرار نکنیم، زیرا آنها فرایند تکامل هوشیاری هستند. با صبر و فضاگشایی غوره ما از خامی به پختگی و شیرینی می‌رسد و گل‌های خرد از ما می‌روید، همانطور که آتش ابراهیم گلستان شد.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۴۰

مگریز ای برادر، تو ز شعله‌های آذر

ز برای امتحان را، چه شود اگر درآیی؟

اعتیاد تنها به مواد مخدر نیست، ما معتاد به نگرانی، قضاوت، ترس و عجله و یا خودم می‌دانم هستیم. ما معتاد به مقایسه، حسادت و حس گناه هستیم. ما معتاد به خشم و نفرت و ایجاد درد هستیم و نمی‌دانیم این میل‌ها ما را به کدامین سو می‌برد؟ و چگونه داغی بر دلمان می‌گذارد؟

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۶۳۹

هر زمان دل را دگر میلی دهم

هر نفس بر دل دگر داغی نهم



آیا ما به روزی می‌رسیم که شادی و موفقیت دیگران ما را به شوق بیاورد و برای خدمت به یکدیگر کوتاهی نکنیم و نگوئیم: به من چه می‌رسد؟ و یا چه تاجی بر سرم می‌گذارند اگر کاری برای کسی انجام دهیم؟

آیا انسان با کمیابی اندیشی، حرص، خشم زمین را نابود خواهد کرد؟ و یا با فراوانی و نوآندیشی ساختارهای نیک می‌آفریند؟

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۴۶۹

من تاج نمی‌خواهم، من تخت نمی‌خواهم

در خدمت افتاده بر روی زمین خواهم

در مجلس دنیا ما مهمان هستیم، مهمانِ شکر فروشی که هرگز ما را از خود نمی‌راند و در بخشش بی‌نظیر است. اگر ما سپاس‌گزار واقعی باشیم، شیرینی زندگی را برای همدیگر روا خواهیم داشت و این خدمتی اصیل و خدا پسندانه است.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۶۲۰

چه شکر فروش دارم که به من شکر فروشد

که نگفت عذر روزی که برو شکر ندارم

آیا ما هر لحظه نظرم‌ان به سوی خداست و در فضاگشایی تنها او را می‌طلبیم؟ و یا به سنگ‌ها و مادیات دنیایی مثل پول و مقام و تایید و توجه مردم رنگ و بوی خاصی می‌دهیم و شریکی برای خدا درست می‌کنیم و همانیدگی‌هایمان را می‌پرستیم؟



مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۰۷۸

من ز شه بر می نگردانم نظر

من چو مُشرک روی نارَم با حَجَر

وقتی تمرکز روی خودمان است، فضای درون ما باز شده و به چشمه‌ی عدم وصل می‌شویم و از این چشمه‌ی بهشتی چهار جوی خرد، شادی، هدایت و قدرت، از چهار بُعد ما رد می‌شود، که ما دیگر نیازی به جوی‌های بیرونی از قبیل تایید و توجه دیگران و یا ترس از کم و زیاد شدن پولمان نداریم.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۵۹۴

من نخواهم شد از این خلوت برون

ز آنکه مشغولم به احوال درون

کسی که تخم خار در جهان می‌کارد در توهم دانایی، دیگران را خوار می‌شمارد و ملامت می‌کند، در جستجوی بهانه‌ای برای رنجیدن و رنجاندن است. او به جای کندن خارهای باغِ جانِش در زندگی دیگران سرک می‌کشد و خار می‌کارد. مولانا می‌گوید: این شخص در گلستان نیست، او در محدودیتِ خارهای کمیابی اندیشی و خشکی چشمه‌ی جانِش است.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۵۳

آنکه تخم خار کارد در جهان

هان و هان او را مَجو در گلستان



های و هوی زندگی و نیروی حیات بخش کائنات همه در انتظار و غم زنده شدن انسان به ذات هوشیاری و شناخت روح بی نهایت خویش هستند و این اتفاق زمانی رخ می دهد که یک لحظه با فضاگشایی و صبر، عدم را شناسایی کنیم.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۵۵

هوی هوی باد و شیرافشان ابر

در غم مآند، یک ساعت تو صبر

با سپاس از برنامه ی گنج حضور و همیاران گنج حضور 🙏

دیبا از کرج



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق

